

زندگی در دهانه آتشفشان

نویسنده: دانیال قاسمیان

بر اساس یک داستان تقریباً واقعی

هرگونه اجرا و برداشت بدون مجوز کتبی از نویسنده ممنوع است

۰۹۳۰۶۷۳۲۵۲۴

مرجان: چهل و چهار؟

رامین: هشت!

مرجان: هفتصد و پنجاه و پنج؟

رامین: بازم هشت!

مرجان: پنجاه و هفت؟

رامین: چهار!

مرجان: اشتباه گفتی!

رامین: نه درست گفتم!

مرجان: جر زنی نکن دیگه! پنج و هفت میشه دوازده؛ یک و دو هم میشه سه!

رامین: راست میگی! من یکمی گیج شدم!

مرجان...:

رامین: میگم اصلاً بهتره بازی رو تمومش کنیم. من حتی نمی دونم هدف از این بازی چیه!

مرجان: موافقم! پس چیکار کنیم؟

رامین: بخندیم

مرجان: به چی؟

رامین: به خودمون! به زندگی!

مرجان: می بینم که خیلی خوشحالی

رامین: نباشم؟

مرجان: باش! تا منم باشم!

رامین: باش تا من هم باشم. به مرجان زل زده است

مرجان: چیه؟

رامین :خورشید دومین پدیده ی زیبای جهان است.

مرجان :اولیش چیه؟

رامین :تو!

مرجان :دستی به شکم خود می کشد و لبخندی می زند .دارم حسش می کنم!!

رامین :حالش خوبه؟

مرجان :حالش خوبه!

رامین :داره چیکار می کنه؟

مرجان :می خواد باباشو بغل کنه !ولی نمی تونه !درست مثل یک تابلوی ایست

رامین :چی میگه؟

مرجان :میگه سلام!

رامین :وای چه بچه با ادبی !سلام می کنه!!!!

مرجان :ظاهرا که تو خیلی بی ادبی!

رامین :چرا؟

مرجان :جواب سلامشو بده خب!

رامین :آها ببخشید ... با صدایی بلند سلام!

مرجان : ||||| بچمو کر کردی!

رامین :آخ دوباره ببخشید ... باصدایی آرام تر سلام ...هی سلام بچه ... !پس چرا جواب نمی ده؟

مرجان : فکر کنم قهر کرد

رامین :چه دختر لوسی !من که کاریش نکردم!

مرجان : هی !حواست باشه من پسر می خوام

رامین :من دختر می خوام

مرجان : من پسر می خوام

رامین :من دختر می خوام

مرجان :اصلا چه فرقی می کنه رامین

رامین :اصلا چه فرقی می کنه مرجان!

بعد مدتی

مرجان : ولی وای چه حالی میده یه پسر داشته باشی از سر و کولت بره بالا موها تو بکشه!

رامین :دخترمون یهو بیره از لامپ آویزون شه

مرجان :اونقدر شر باشه تند بدویه خستت کنه نتونی بگیریش!

رامین :خودشو از پنجره پرت کنه بیرون، بگیرمش، نزارم بیفته بهش بگم اگه میفتادی زمین، سرت میشکست،

متلاشی می شدی، خون همه جا می پاشید اونوقت رفتگر بیچاره کارش زیاد می شدا!

هر دو :به این میگن زندگی!

مرجان :زندگی یعنی تو!

رامین :نخیرم زندگی یعنی تو!

مرجان :اصلا زندگی یعنی ما!

رامین :آره زندگی یعنی ما

مرجان :جونمم برات میدم

رامین :راست میگي؟

مرجان :معلومه !جونمم برات میدم

رامین :این یعنی خود خوشبختی

مرجان :تو منو خوشبخت کردی .این کمتر کاریه که میتونم برات انجام بدم .

صدای زنگ در

رامین : من باز می کنم! بعد مدتی با کادویی در دست بر می گردد . گویی مرد پژمرده و از چیزی دگرگون شده است.

مرجان : کی بود؟

رامین : پستیچی

مرجان : پستیچی؟

رامین : آره! این کادو رو تحویل داد و رفت!

مرجان : پس چرا اینقدر طول کشید؟

رامین : مهم نیست

مرجان : حالا از طرف کیه؟

رامین : نمی دونم!

مرجان : خب روش رو بخون!

رامین : اسمی روش نیست! فقط یک جملست! درست مثل یک تابلوی ایست

مرجان : چه جالب! فکر کنم به مناسبت تولد بچمون فرستادن! باید از طرف یکی از فک و فامیلمون باشه!

رامین : سیسمونی؟

مرجان : سیسمونی!

رامین : بیا با هم بازش کنیم

مرجان : بیا با هم بازش کنیم!

باز می کنند. عروски را از جعبه بیرون می آورند.

مرجان : اوه خدای من چه عروسک قشنگی!

رامین : بوی لیموشیرین میده

مرجان : خیلی نازه!

رامین : مزه پنیر میده

مرجان : دوست داشتنیه

رامین : شبیه مرده هاست!

مرجان : این چه حرفیه میزنی؟

رامین : اخه این که زنده نیست!

مرجان : مرده هم نیست. فقط یک عروسکه! یک عروسک!

رامین : ولی قیافش خیلی آشناست!

مرجان : برای من هم آشناست .چون هزارتا مثل اینو پشت ویتترین مغازه ها دیدم.

رامین : نه ... نه ... این عوضی خیلی برام آشناست.

مرجان : خیلی بدی! این جای خوشحالیته؟ تو داری عملا دل همسرتو میشکنی.

رامین : متاسفم

مرجان : همین؟

رامین : دیگه چی؟ چیز دیگه ای هم هست که باید بگم؟

مرجان : اوه خدای من همسر ما رو باش!

رامین : ...

مرجان : تو حق نداری منو ناراحت کنی! یک بچه توی شکم منه.

رامین : بچه!

مرجان : آره بچه

رامین : بچه؟

مرجان : آره بچه! یه جور می پرسی که انگار نمی دونستی.

رامین : معذرت می خوام .نمی دونم چرا ناخواسته بی رحم شدم !بعضی وقت ها فکر می کنم یک ماشین آدم کشی ام!

مرجان : بی رحمی اصلا به تو نمیداد!

رامین : به تو چی؟

مرجان :من که خیلی احساساتی ام!

رامین :گاهی احساسات زیاد منجر به بی رحمی میشه!

مرجان :چه ربطی داره !این دو اصلا با هم مخالفت دارن عزیزم.

رامین :قضیه مثل افتادن از اونور پشت بومه!

مرجان :حالا میشه بس کنی؟

رامین :چرا؟ تو که از پشت بوم نمی ترسیدی.

مرجان :اگه می خواى گریه کنم ادامه بده

رامین :نه !باشه تمومش می کنم .فقط گریه نکن !من تحمل گریه تو ندارم

مرجان :خوبه

رامین :خوبه

مرجان :ما باید شاد باشیم عزیزم .ما الان تو بهترین روزای زندگیمونیم.

رامین :بهترین روزای زندگی؟

مرجان :آره !بهترین روزای زندگی!

رامین :زندگی!

مرجان :آره ... زندگی!

رامین :به نظرت زندگی چه مزه ایه؟

مرجان :خب، هرچاش یه مزه ای داره !درست مثل یه سفرست !هم ترشی داره هم شیرینی

رامین: ولی یادت نره مرجان، خوراکی ها هرچی تلخ تر، ویتامین بیشتری دارن

مرجان: ولی خیلی ها خوراکی رو بخاطر ویتامینش نمی خورن

رامین: خب اشتباه میکنی! متخصصین هیچوقت یه نوشابه گازدار خوش رنگ رو به یک فنجان قهوه ترجیح نمیدن!

مرجان: فرقی نمیکنی! هردوش رفیق کیکن!

رامین: نوشابه رو باید خنک نوشید و قهوه رو گرم!

مرجان... :

رامین: حالا بگیم زندگی چه شکلیه؟

مرجان: به نظر من زندگی شبیه یک دایرست!

رامین: مثل چی؟

مرجان: می خندد مثل شکم ماما نا وقتی که یک نی نی توشه!

رامین: به نظر من، زندگی یک خطه!

مرجان: خط؟

رامین: خط ها مادر اشکال هستن! تا خطی نباشه دیگه شکلی هم نیست!

مرجان: یعنی شکل ها نی نی های خط ها هستند خیلی باحال بود ...! به نظرت زندگی شبیه کدوم خوراکیه؟

رامین: زندگی مثل یک پیتزاست، کش میاد ولی زود تموم میشه

مرجان: ولی من پیتزا خور نیستم، من ... من ... فکر می کند ببین، زندگی هرچی که باشه فقط تو قشنگش می کنی!

رامین: دقیقا جمله ای که دوست نداشتم ازت بشنوم!

مرجان: چی؟ متوجه منظورت نمیشم

رامین: خب... خب... منظورم اینه که ... اصلا ولش کن!

مرجان: اصلا ولش کن!

سکوت

رامین: قهري؟

مرجان... :

رامین: معذرت می خوام

مرجان... :

رامین: گفتم معذرت می خوام

مرجان... :

رامین :

یه روز یه نی نی کوچولو

تو دهنش دندون نداشت

می خواست بره آب بخوره

ولی مامانش نمی داشت

آخرش هم نی نی ما

تشنه تو تختخواب خوابید

ولی مامان نمی دونست

اون شب خواب دریا رو دید

سکوت

مرجان: نی نی!

رامین: آره! چیزی که تو رو خوشحال نگه داشته

مرجان: این خوشحالی هر زنیه رامین!

رامین :و خوشحالی من خوشحالی تویه

مرجان :یه روز یه نی نی کوچولو

رامین :تو شکم مامانش بود

مرجان :مامان واسه ی دیدنش

رامین :همیشه غرق خواهش بود

سکوت

مرجان :این قشنگ ترین انتظار عمرمه

رامین :اهممم

مرجان :ولی برای بعضی ها ضد حاله

رامین :اهممم

مرجان : پری خانومو میشناسی؟

رامین : اهممم

مرجان : بچش ... مرده به دنیا اومده

رامین : می دونم

مرجان : چقدر بده !یکی مثل ما در انتظار تولد و یکی مثل پری خانم ... ضد حال

رامین : اونا هم از اون ور پشت بوم افتادن؟

مرجان : چی؟

رامین : هیچی

مرجان : نه تو یه چیزی گفتی!

رامین : مهم نیست .فرض کن سرم خورده به زمین.

مرجان : همش فرض؟

رامین : آره ... نه ...! نمی دونم.

مرجان دستی به شکم خود می کشد و لبخند می زند : دوباره دارم حسش می کنم

رامین : این دفعه داره چیکار می کنه؟

مرجان : بازی

رامین : چی میگه

مرجان : میگه بابا برام ماشین اسباب بازی میخری؟

هر دو : اووووووف

کودکانه دو صندلی را گویی که خودرویی است می چینند و می نشینند، بعد لحظه ای

هر دو : گویی چیزی را فراموش کرده اند چمدونامون

بر می خیزند، رامین چمدانی سنگین و خیالی را حمل می کند

رامین :صندوقو بزن مرجان

مرجان : صندوقو زدم رامین

رامین :ببینم این توش چیه !چقدر سنگینه!

مرجان : بچه هامون دیگه

رامین :اون که هنوز به دنیا نیومده!

مرجان : اینا بعدیان

رامین :اینا بعدیان

(کودکانه می دوند و می نشینند)

رامین :ببینم این چطوری روشن میشه؟

مرجان : اونطوری که باید روشن بشه

رامین :با سوییچ دیگه!

(ماشین خیالی را راه می اندازد و مصافقتی را می روند)

مرجان : هی نگاه کن اونا درخت موز نیستن؟

رامین :همیشه دوست داشتم بچمون اون شکلی باشه!

مرجان :از کی تا حالا موزها شبیه ماه شدن؟

رامین :از هیچوقت

مرجان :آخه من دوست دارم بچمون شبیه ماه باشه!

رامین :ولی من ترجیح میدم بچم شبیه یه موز باشه تا یه ماه!

مرجان :مگه ماه چشه؟

رامین :تو بگو موز چشه!

مرجان :سوال منو با سوال جواب نده!

رامین :من زیبایی ماه رو درک نمی کنم!

مرجان :پس درک تو پایینه، نه زیبایی ماه!

رامین :ماه خودش نورش رو از خورشید می گیره!

مرجان :همون دومین پدیده ی زیبای جهان؟

رامین :همون دومین پدیده ی زیبای جهان!

مرجان :تو که گفتی من اولیشم! پس این موزها اینجا چیکار میکنن؟

رامین :آخه دیگه کسی نمی تونه شبیه تو باشه!

محو تماشای مرجان می شود

گویبی تصادفی رخ می دهد و هر دو شوکه می شوند ... بعد مدتی

رامین :ببینم ما زدیم به چیزی؟

مرجان : ببینم ما زدیم به چیزی؟

رامین :موجود زنده بود نه؟

مرجان : موجود زنده بود نه؟

رامین :مرجان؟

مرجان : رامین؟

رامین :مرجان؟

مرجان : رامین؟

هر دو بر می خیزند و جلوی صندلی ها حرکت می کنند

رامین :هی نگاه کن !یه جوجه اردک کوچولو زیر ماشین له شده!

مرجان :ای وای چه تصویر زشتی !تو خدا از جلو چشمم دورش کن!

رامین :کدوم زشتی؟ شاید تو راه عشقش کشته شده!

مرجان :وای !وای !پس به عشقش نرسیده!

رامین :ببینم تو چرا اینقدر منفی فکر می کنی؟

مرجان :میدونی چیه؟ من سفری رو که به مرگ ختم بشه نمی خوام .صندلی ها را از حالت خودرو خارج می

کند

رامین :ولی اونجا که آخر سفر نبود!

مرجان : می تونم بیرسم آخرش کجاست؟

رامین :مقصد!

مرجان : و مقصد کجاست؟

رامین :هنوز ندیدم!

مرجان : تو چطور درمورد جایی که هنوز ندیدی اینقدر مطمئن حرف می زنی؟

رامین :جوابت رو نمی دم

مرجان : جوابی نداری که بدی!

رامین :ببینم تو چرا اینجوری هستی؟

مرجان : تو خودت چرا اینجوری هستی؟!

رامین :اون تویی که یه جوری هستی!

مرجان : تو اصلا ناجوری!

رامین :ای داد!با این اخلاقت می خوای بچمونو بزرگ کنی؟

مرجان : بچه؟ ذوق می کند

رامین :آره بچه؟

مرجان : سیسمونیش !تولدش !عروسیش !بچش !سیسمونی بچش!

مرجان : رامین

رامین :مرجان

مرجان : رامین

رامین :مرجان

مرجان: ذوق یه لحظه تولدش رو تصور کن!

کودکانه می دوند و صندلی ها را به گونه ای می چینند که جشن تولد یست! برای بچه خیالی خود تولد می

گیرند

می خوانند :تولد تولد تولدت مبارک، تولد تولد تولدت مبارک!

رامین :الان وقت چیه؟

مرجان : باز کردن کادو ها!

رامین :خب ببینیم اولین کادو چیه؟! کادویی خیالی را باز می کند ... آخ جون !یک ماشین اسباب بازی!

مرجان : چی؟ زود باش بندازش دور!

رامین : چرا؟

مرجان : می خوای بچمونم مثل تو جوجه اردک ها رو له کنه؟

رامین : خیلی خب ! باشه ! یه کادوی دیگه!

می خوانند : تولد تولد تولدت مبارک، تولد تولد تولدت مبارک!

رامین : خب ببینیم این یکی توش چیه؟! کادویی خیالی را باز می کند ... اینم یک ماشین اسباب بازیه!

مرجان : ای بابا ! شانس ما رو باشا ! بندازش دور!

رامین : باشه باشه ! کلافه آروم باش ! هنوز یه کادوی دیگه هست!

می خوانند : تولد تولد تولدت مبارک، تولد تولد تولدت مبارک!

رامین : کادویی خیالی را باز می کند ... با ترس اینم که یک ماشینه!

مرجان : ای بابا ! می خوای نسل جوجه اردکا رو منقرض کنی ؟

رامین : مرجان؟

مرجان : رامین؟

رامین : مرجان؟

مرجان : رامین؟

رامین : اولین روز ثبت نام مدرسه!

هر دو : اووووووووف

(کودکانه می دوند و صندلی ها را به گونه ای می چینند که دفتر مدرسه ایست) (مرجان می نشیند و انگار

مشغول نوشتن است)

رامین : سلام خانم

مرجان : سلام

رامین : ببخشید برای ثبت نام فرزندم اومدم

مرجان : بفرمایید . شما به مجهز ترین مدرسه کشور تشریف آوردین!

رامین : جدی؟

مرجان : جدی!

رامین : می توئم بیرسم امکاناتئون چی هست؟

مرجان :البته !ما برای بچه ها برنامه غذایی هفتگی رایگان داریم !اردوهای ماهانه و مسابقات بی نظیر باز هم رایگان !می دونین؟ به بچه ها آموزش می دیم که چطور خودشون واسه خودشون تصمیم بگیرن .چطور استقلال داشته باشن !و از همه مهمتر توی اینجور مدارس، دیگه لازم نیست که بچه ها از معلم هاشون برای رفتن به بیرون اجازه بگیرن!

رامین :چه عالی!

مرجان :کنار هر کدوم از نیمکت ها یک دستشویی قرار داده شده که بچه ها راحت باشن!

رامین... :

مرجان :البته معلم و بچه های دیگه تو این موقع چشماشونو می بندن!

رامین :واو !سرویس چطور؟

مرجان :سرویس؟ الان عرض کردم خدمتتون!

رامین :نه از اون سرویس هایی که یک ماشین میاد دنبال بچمون!

مرجان :نه !به هیچ وجه!

رامین :چرا اونوقت؟

مرجان :ما به فکر محیط زیستیم ... !تعداد جوجه اردک های این منطقه خیلی کم شده !در ضمن خیلی ضد حالی رامین!

رامین :مرجان؟

مرجان :رامین؟

رامین : آخ قربون بچمون بشم، روزی که براش میریم خواستگاری، بابا براش بمیره الهی!

هر دو :اووووووووف

(بر روی صندلی ها می نشینند)

مرجان : سلام، بچمونو به غلامی قبول می کنین؟

رامین : همه چیز به خود ایشون مربوطه!

مرجان : خب چند؟

رامین :چی چند؟

مرجان : چند؟

رامین :چی چند؟

مرجان : چند؟

رامین :خب چی چند؟

مرجان : مهریه دیگه!

رامین :ای بابا شمام هم چقدر عجله دارین !فکر کنم پسرتون شیش ماهه به دنیا اومدن!

مرجان : می دونین؟ پسرم هنوز به دنیا هم نیومده!!

رامین ... :شوخی جالبی بود !بلده تو معدن کار کنه؟

مرجان : بله!

رامین :خونه دارن؟

مرجان : می خرن ایشالله!

رامین :شغل دارن؟

مرجان : جور می شه ایشالله!

رامین :ماشین دارن؟

مرجان : چی؟ تور خدا !شما هم ول کن این جوجه اردکای بیچاره نیستین؟

رامین :مرجان؟

مرجان : رامین؟

رامین :مرجان؟

مرجان : رامین؟

رامین :سربازی!

مرجان اشک می ریزد. انگار به بدرقه فرزندشان رفته اند

رامین :برو پسر، برو جگر گوشه ام !برو و به وطن خدمت کن !برو و به وظیفه انسانی ات برس !برو و دل پدر
مادرت را شاد کن !حتی اگر در این راه گلوله خوردی و مردی!

مرجان : چی؟ باز مرگ؟

رامین :خب هر تولدی یه مرگی هم داره!

مرجان : ولی الان وقت مطرح کردنش نیست دستی به شکم خود می کشد

رامین :وقت؟

مرجان : آره وقت !چیز عجیبیه؟

رامین :خیلی!

مرجان : به نظرم تو زده به سرت!

رامین : تو چی؟

مرجان : من که کلا خلم ... !اونم از دست تو!

رامین : یه خل خوشگل!

مرجان : هی بچه !گفتم خل نه خر!

رامین : راست میگی !خر ها زشتن!

مرجان : رامین!!!!!!

رامین :مگه چی گفتم؟ خر ها تنها موجوداتی ان که علف های هرز رو با اشتهای تمام میخورن !بیینم تو تا حالا علف هرز خوردی؟

مرجان : بعید می دونم!

رامین :منم نخوردم !مزه سگ میده!

مرجان : پس خوردیش!

رامین :چی رو؟!

مرجان : علف هرز!

رامین :گفتم که نه!

مرجان : پس از کجا فهمیدی مزه سگ میده؟

رامین : نه واقعا نخوردم!

مرجان : اینجوری که همیشه !حتما یه بار امتحانش کردی که میدونی مزه سگو میده !در ضمن !تا سگی رو هم نخورده باشی نمی دونی که سگ چه مزه اییه که حالا برداری بگی این جور علف ها مزه سگو میدن !!پس هم علف هرز خوردی هم سگو!

رامین : این دقیقا مثل داستان ندیدن مقصد و فهمیدن اونه !دیدی بالاخره جوابتو دادم؟

مرجان :جوابات به درد خودت می خورن!

رامین :ساکت !

مرجان :تو ساکت!

رامین :خودت ساکت!

مرجان :من امروز زده به سرم یه کاری دستت میدم ها!

رامین :!؟ پس منم یه دیوانم !منم جنون دارم

مرجان :من جانی ام

رامین: من سگم

مرجان: من سگ هارم

رامین: هی! فقط من حق دارم سگ باشم

مرجان می خندد

رامین: ببینم، تو چرا می خندی؟

مرجان: می خندد تو خیلی خوبی رامین!

رامین... :

مرجان: تو واسه من بهترینی

رامین: در خود فرو رفته تو هم واسه من بهترینی

مرجان: می دونی؟ اگه باهات ازدواج نمی کردم می مردم!

رامین: چه مرگ قشنگی

مرجان: مرگ مرگ مرگ! تو خیلی ضد حالی رامین

رامین: آره. می دونم. ولی من فقط یک مقدمه ام

مرجان: منظورت چیه؟

رامین... :

مرجان: هی گفتم منظورت چیه؟

رامین: جوابتو نمی دم می رود

نور می رود

نور برمی گردد

کسی در صحنه نیست . موسیقی وهم انگیزی شنیده می شود . همه چیز ترسناک است . موجودی با رفتارهای حیوانی) اردکی، سگی، و الاغی (نمایان می شود . خانه را جستجو می کند . بعد از مدتی مرجان وارد می شود .
موجود با شنیدن صدای مرجان پنهان می شود.

مرجان :رامین؟ ... رامین؟ ... تو کجایی؟ ... فکر کنم یه خواب بد دیدم ... رامین؟ .. من میترسم...

موجود به مرجان نزدیک می شود . اشاره ای به شکم مرجان می کند _مرده !بچه مرده!

مرجان :تو چیزی گفتی؟

موجود :مرده، بچه مرده.

رامین وارد می شود

رامین :مرجان!

مرجان... :

رامین :چیزی شده؟

مرجان :این میگه بچمون مرده !این میگه بچمون مرده !میگه بچمون مرده!

رامین :آروم باش عزیزم!

مرجان :تو این لعنتی رو نمی بینی؟!

رامین :کدوم لعنتی؟!

مرجان :این لعنتی

رامین :این لعنتی بچمونه مرجان

مرجان :ولی این لعنتی میگه بچمون مرده

موجود :من لعنتی نیستم !در ضمن درسته، من خیلی وقته که مردم!

مرجان :شماها دارین منو دست میندازین؟؟؟

موجود :من چقد بدبختم، شاید من از توی جوب پیدا شدم؟

مرجان به موجود خیره می شود

موجود: چیه؟

مرجان: تو ..دم داری!!؟

رامین: این که اصلا عجیب نیست عزیزم. انسان ها همه یه روزی دم داشتن

مرجان: الان که یه روزی نیست.

موجود: ای داد این فقط دنبال بهونست که منو کتک بزنه!

مرجان: فکر بدی هم نیست

موجود: برو نامادری! مگه من سیندرلایم!

مرجان: ببینم تو اصلا پسری یا دختر؟

موجود: اصلا چه فرقی می کنه؟ مهم اینه که سالم باشم که منم درجا مرده به دنیا اومدم! می خندد

رامین: اوه خدای من!

مرجان: نمی خوای بگی اینجا چه خبره؟

رامین: خبرها که فعلا دست شماست.

مرجان: یعنی میخوای بگی من فراموشی گرفتم؟

رامین: آرام باش!

مرجان: من احمقم دیگه! نمی فهمم که یک ربع نگذشته، بچمون اندازه ی خر شده! می گرید

موجود: من خر نیستم! اصلا هم از علف هرز خوشم نمیاد...

مرجان: این و ساکتش کن رامین

رامین: رو به موجود ساکت!

مرجان: واقعا که!

موجود: راستی چه خونه قشنگی ... تو یخچالمون چیپس داریم؟ ... اصلا یخچال کجاست؟ ... تلویزیونمون کجاست؟ ... رنگ دیوارا چقد باکلاسه .. ای وای ای داد بیداد!

رامین: میشه ساکت شی؟ می بینی که اصلا اوضاع رو به راه نیست!

موجود: من معتادم! فیسبوک میخوام! نگین اینترنتم ندارین!

رامین: آگه میخوای اخبار بخونی این روزنامه ی امروزه فقط ساکت شو روزنامه ای به او می دهد

موجود: از هیچی که بهتره! می خواند ... اینجا نوشته هوای زمین داره روز به روز گرم تر میشه ... بدبخت لایه ی اوزون ... اینجا رو باش ... یکی به خاطر یه مشت پول آدم کشته ... چه هیجان انگیز ... وای ... گوش کن ... نوشته آدم بدا یک خلبان رو تو قفس انداختن و آتیش زدن ... باید باحال باشه برم کلیپشو دانلود کنم ... راستی ما که اینترنت نداشتیم ... آخه این چه زندگی ایه پدر من!

رامین: واقعا افتضاحه!

موجود: معلومه که نبود اینترنت افتضاحه

رامین: من تو رو میگم!

موجود: آره اونم افتضاحه

رامین: میشه ساکت شی؟

موجود: بله بله!

رامین: رو به مرجان خوبی؟

مرجان: بچمو حس نمی کنم!

رامین: ... :

مرجان: بچمو حس نمی کنم!

رامین: ... :

مرجان: تازه میخوامم براش اسم انتخاب کنم

رامین: می فهمم

مرجان: نمی فهمی ... تو هیچوقت یه مادر نمیشی

موجود: ایول! خوب زدی تو بر جکش!

رامین و مرجان نگاهی به موجود می اندازند

موجود: آها راستی من قرار بود ساکت باشم!

رامین: رو به مرجان ناراحت نباش دیگه! من اصلا میشم بچه ی تو! خوبه؟

موجود می خندد

موجود: آخ شرمنده من همش یادم میره شما الان وسط یک شرایط احساسی هستین! روزنامه را بر می دارد و

مشغول مطالعه می شود. مثلاً من الان حواسم نیست!

مرجان: تو می دونستی؟

رامین... :

مرجان: تو می دونستی!

رامین: تو فراموشی داری مرجان! تو خیلی وقته که فراموشی داری! من هم داشتم. ولی از وقتی که این نامه به دستم رسید، خیلی چیزها یادم اومد. این نامه همراه عروسک بود.

مرجان: مثلاً چی یادت اومده؟

رامین: که من زیباترین معشوقه دنیا رو داشتم و دارم

مرجان: خب؟

رامین: که ... ما همدیگه رو دوست داشتیم!

مرجان: داشتیم؟

رامین: که ما می خواستیم با هم ازدواج کنیم!

مرجان... :

رامین: و اون روز خیلی بد

مرجان: کدوم روز؟

نور می رود و می آید.

در دل موسیقی دختر و پسری را می بینیم که بر بلندایی ایستاده اند .

رامین: ما مردیم مرجان! ما خیلی وقته که مردیم!

مرجان: ولی قرار نبود اینجوری تموم شه!

رامین: قرار نبود اینجوری تموم شه!

مرجان: لعنت به این شانس!

رامین: لعنت به این شانس! من نمیخواستم اینجوری بشه. یک نقشه احمقانه... من فقط می خواستم پدر و مادرت بدونن که بی تو هیچم... وقتی که تو اون روز دستتو گرفتمو بردمت رو لبه پشت بومو داد زدم یا میزارین با هم ازدواج کنیم یا خودمونو می کشیم من نمی خواستم اینجوری بشه... پدر و مادرت خیلی غیر منطقی بودن... خب من از کجا می تونستم شرایطی که اونا تعیین کردن رو فراهم کنم؟ ... من فقط می خواستم...

سکوت

رامین: ببین! به نظرم خیلی هم بد نشده

مرجان: خفه شو!

رامین: آروم باش گوش کن چی میگم!

مرجان: یه بار به حرفت گوش دادم شدیم این!

رامین: تو از من بارداری ...! یعنی بودی...

مرجان: گفتم خفه شو

رامین: خب این دقیقا همونیه که می خوایم! با هم بودن!

مرجان: ... :

رامین: مگه نه؟

مرجان... :

رامین :مگه نه عزیزم؟

مرجان :آره

رامین :آره

مرجان :آره

رامین :آره

مرجان :راست میگی !اتفاقا از ازدواجمون تو اون دنیا هم بهتره

رامین :چرا؟

مرجان :دستکم برای هر دومون ثابت شده که واسه هم جون میدیم .در واقع هر زن و شوهری که تو این دنیا زندگی می کنن واسه هم جون دادن!

رامین :این که خیلی قشنگه!

مرجان :این خیلی خیلی قشنگه !نگاهی به خود می اندازد مرگ !چه واژه ی نزدیکی!

نور می رود ..در تاریکی ...صدای طپش قلب...

صدای خانمی (را) پرستار بیمارستان (می شنویم :آقای دکتر، آقای دکتر به هوش اومد !

صدای طپش قلب...

صدای رامین :بزار من بنویسم دست خط من بهتره!

صدای مرجان :باشه !به نظرت کار درستییه؟

صدای رامین :نگران نباش !فقط می خوام بدونن چقدر همدیگه رو دوست داریم!

صدای مرجان :ترسناک ترین نامه دنیا میشه!

صدای طپش قلب...

صدای باز شدن درب آسانسوری :طبقه همکف

صدای مردی: سلام!

صدای خانمی: سلام شما؟

صدای مرد: من ... من ... می تونم چند دقیقه وقتتونو بگیرم؟

صدای خانم: بفرمایید...

صدای مرد: اممم ... خب...

صدای خانم: امری دارین!

صدای مرد: ببخشید مزاحمتون شدم. می تونم بیرسم شما ...؟

صدای خانم: من چی؟

صدای خانم: این صدا رو می شنوید؟

صدای خانم: بله؟

صدای مرد: عرض کردم شما هم می شنوید؟

صدای خانم: کدوم صدا؟

نور می آید

رامین و مرجان را در دو نور موضعی در دو سمت صحنه می بینیم.

رامین عروسک را در آغوش گرفته: خداحافظ مرجان

مرجان: سلام رامین

رامین به عروسک نگاهی می اندازد: سلام عروسک!

مرجان: جات راحت؟

رامین رو به عروسک: دلم خیلی تنگشه

مرجان: خیلی زود گذشت

رامین: خیلی زود گذشت!

مرجان: چه خاطراتی داشتیم!

رامین: چه خاطراتی داشتیم!

مرجان: ولی نشد!

رامین: زیبا بود

مرجان: قسمت نشد!

رامین: خیلی دوشش دارم

مرجان: قسمت نشد!

رامین: خیلی دوستت دارم!

مرجان: ما چیکار کردیم؟

رامین: ما عشق رو اثبات کردیم!

مرجان: ما اشتباه کردیم!

رامین: ما فوق العاده ایم!

مرجان: ما رومئو و ژولیت نیستیم رامین!

رامین رو به عروسک: اون گفت جونشم برام میده! یعنی هر جا که باشه دوباره بر می گرده! عروسک را محکم

به آغوش می کشد نه اینکه خودش دوباره ... نه ... ولی از دوست داشتنش معلومه که تا موقع مرگش منتظرم

می مونه! تا وقتی که دوباره اینجا ببینمش

مرجان: اومدم تا اول از تو اجازه بگیرم!

رامین: عشق ما استثنایی بود!

مرجان: خب ... به هر حال ... ببین...

رامین: عشق ما استثنایی هست!

مرجان: میخوام این دفعه با عqlم پیش برم جلو!

رامین: فقط باید منتظر برگشتش باشم!

مرجان: ... من تا هفته بعد با یکی عقد می کنم ...

رامین: من تا ابد منتظرش می مونم!

مرجان: امیدوارم درک کرده باشی! باور کن پشت بام نمای قشنگی نداشت!

رامین: اون گفت جونشم برام میده! یعنی هر جا که باشه دوباره بر می گرده!

مرجان: راستی! سلام منو به عروسکی که یه روز خودت واسم خریدی برسون! می رود

صدای شکستن شیشه ای می آید

رامین: موجود؟ باز چی رو زدی شکستی؟ وایستا مامان بیاد می دونه با تو! می رود

نور های موضعی ثانیه هایی بعد برای همیشه خاموش می شوند...

دانیال قاسمیان